

برای من گریه و زاری نکنید !

روزی مرگ من فرا خواهد رسید چه با تصادف ، چه با سگته و چه آرام در
بستر خواب !
روزی من از این قالب فعلی خود تغییر شکل خواهم داد و شما را ترک خواهم کرد !
اما چه پوچ و واهی است این خیال که من از این دنیا خواهم رفت !
راستی به کجا ، به کجا ؟ به عالم هپروت ؟ یا به آن دور دورها در توهمات و رویاها
، یا به کجا ؟
واهی است آن دنیا ! که دنیا دنیاست و آن دنیا هم این دنیاست .

قالب و شکل و کالبد من تغییر می یابد .
خاک می شوم درخت یا گل دود می شوم یا بخار و دوباره با باران خود طبیعت را
سر سبز می کنم
پروانه می شوم یا پرستو قورباغه ای در برکه یا آن مار زنگی در کویر
و یا آن غنچه گل سرخ در گلدان همسایه
و یا هم بره ای لذیذ روی سفره رنگین جشن عروسی
یا که حیوان و دوباره انسان
و شاید هم دوباره جنینی در بطن مادری آبستن

روزی پسر جوان رشید ، روزی دختر کر و لال نازیبا ، روزی فقیر نابینا ، روزی
شاهزاده مغرور ،
روزی عقب مانده منگول ، روزی پیرزن خمیده با قوزی در پشت ، روزی مرد حمال
خوشبخت
روزی مجاهد جنگجو در کوهستان ، روزی هنرپیشه معروف ، روزی راننده تاکسی در
خیابانهای هامبورگ
و روزی و روزی و روزی

آری می گردم و می گردم و از حیات زیبا و نازیبا در اشکال ملون بهره مند می شوم
و آزموده
پیش می روم پیش و باز میشوم و باز
و در هر زاویه ای که هستم در هر شکل و ذره ای که هستم حیات و زندگی را
می بینم و لذت می برم و لذت !
همه جا می روم ، می گردم و جاری می شوم ، حتی در آن لاوای آتشفشان ،
جاری و روان
تا حقیقت و شیرینی زندگی را در زوایا و ابعاد گوناگون خود دریابم و لمس کنم .

مست می شوم و سرمست
از شور و زندگی که وجود ، وجود است و نابودی و نیستی وجود ندارد.

چرا که جهان سیال در حرکت قانونمند و شعورمند خود در حرکت پر شور و زیبای خود در این
دنیای
بی انتها پیش می رود . پیش !

پس چه باک است از مرگ که آن هم نوعی زندگی است . تغییر شکلی با تجربه ای جدید !

وصیت نامه مرا باز کنید قبل از آنکه مرگم فرا رسد .
چرا که من راز و سری ندارم و می خواهم در زنده بودن خود شاهد وقایع بعد از مرگم باشم .

مال و ثروت و سرمایه ای ندارم که بر روی آن ها جنگها و رقابت ها نمائید .
هرچه در خانه دارم و نام من بر روی آنست هم اینک نیز می توانید براحتی صاحب آنها گردید
هدایایی از عزیزانم هستند و یادگارهایی از دوستان ، به همراه لوازم اولیه زندگی !
که گر شادی آفرین شما باشند با کمال میل تقدیم تان می نمایم تا چند صباحی هم یادگارهایی از عشق برای شماپان باشند .

ارگانهای قابل پیوند بدنم را به انسانهای زنده بیمار پیشاپیش هدیه کرده ام که با کوچکترین حادثه ای بر من مجاز به اهدای آنها به دیگران هستید .
شاد خواهم شد قلبم را در جایگاه قلب دیگری ، کلیه و کبد و چشمم را در اندامهای دیگران شاهد باشم .
چه دل انگیز است با چشمم در کالبد جوان سرخپوستی ، آرژانتین را ببینم .
و قلبم در تن آفریقایی سیاه بتپد
و کلیه و کبدم ، سموم یک دهقان چینی را از بدنش دفع نماید .

بدینسان است که وحشت و شعف ، فاجعه و معجزه ، زیبایی و زشتی ، خوب و بد و مرگ و زندگی درهم می آمیزد و جوهره حیات مانند گلبرگهای گلی شکفته می شود و طراوات و حقیقت خود را به عرصه تماشا می گذارد.

جسد مرا برای کالبد شکافی به دانشجویان دانشگاهها هدیه کرده ام.
بگذارید همانگونه که من در سالنهای آناتومی رگ و پی مرده ها را از هم جدا می کردم و حتی بدون دستکش لابلای بافتها را می کاویدم تا شاید شاهد پدیدن روحی از آنها باشم ، دیگران هم بعد از مرگم بدنم را لایه لایه از هم جدا کنند ، بر استخوانهایم برش زنند ، بر روی قشرهای مختلف مغز ، هیپوتالاموس و هیپوفیزم کند و کاو و کاوش نمایند واز اینور جمجمه ام به آن سوی دیگر نگاه کنند تا که شاید برای دریافت شعور و ذهن قدمی به پیش گذارده شود و دایره تحقیق و بررسی برای انسان شناسی وسیع تر گردد .

برای من گریه و زاری نکنید ، سیاه نپوشید و از برای مرگ من به همدیگر تسلیت نگوئید.

من مراسم سوگواری و ختم و ترحیم نمی خواهم از برایم حلوا پخش نکنید و خواهشا از مردم تمنای فاتحه و صلوات ننمائید.
من نمی خواهم که آیات یاس آور قرآنی و ترانه های غم انگیز ناله وار برایم نواخته شوند.

نه ! از برای من گریه و زاری و شیون نکنید و خاک بر سر خود نریزید و بر سر و صورت خود نزنید که در آن صورت گر به فرض شما من روحی ناظر بوده باشم ،
های شما در روی زمین نمایش مضحک و خنده دار برایم خواهد بود .
و من نمی خواهم که در آن گپ و دار سوال و جواب نکیر و منکر ، از طرفی به آنها
بخندم و از سوی دیگر به شما!

Also دوستان و عزیزان من !
شاد باشید و خرم ! و از سیر زندگی پر نشاط خویش خارج نشوید
و آرامش شما که شادی شما شادی من خواهد بود و آرامش شما

آرامش من !
که دیر نیست و دور
که ما همه دریا بایم هر لحظه و هر دم که اراده کنیم
می توانیم با هم باشیم .

Ziba

25-8-2005

Hamburg